

ستیهندگی در تاریخ طبرستان مهمترین عامل گرایش مردم این منطقه به مذهب تشیع

دکتر صالح پرکاری
عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت معلم

مقدمه

در قرون اولیه تاریخ ایران دوره اسلامی، مردم طبرستان بیش از دو قرن در برابر ورود اسلام و نفوذ مسلمانان و خلفا به منطقه خویش مقاومت کردند، اما در نیمه قرن سوم هجری، طبرستان دستخوش نهضتی مبتنی بر مذهب تشیع گردید و پس از آن این سرزمین به عنوان یکی از مراکز تشیع در تاریخ شهرت یافت. هدف از این تحقیق، بررسی علل اصلی مواضع ظاهر متضاد یاد شده نسبت به اسلام و مسلمانان است. موقعیت جغرافیایی - سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و شرایط اقلیمی سرزمین طبرستان در تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی و فرهنگی این سرزمین از قدیم ترین روزگاران تأثیر بسزایی داشته است، به گونه ای که در دوره باستان سلطه حکومت های مرکزی را بر این منطقه مانع گردید. در تحولات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی طبرستان در قرون اولیه اسلامی، پیشینه تاریخی دوره ایران باستان به همراه عوامل جغرافیایی یاد شده، تاریخ دیگری را برای این سرزمین رقم زد. در هر دو

دوره تاریخی قبل و بعد از اسلام در سرزمین طبرستان بویژه بخش های غربی و کوهستانی آن ستهندگی به عنوان عامل مشترک در برابر نفوذ و سلطه سیاسی و فرهنگی حکومت های مرکزی ایران محسوب می شود. در این تحقیق با بهره گیری از روش های تاریخی و بررسی منابع جغرافیایی و تاریخی تأثیر عوامل جغرافیایی بر تحولات تاریخی سرزمین طبرستان به طور تحلیلی و با روش کلی نگری از دوران باستان تا نیمه قرن سوم هجری مورد بررسی قرار می گیرد.

ویژگی های جغرافیای تاریخی طبرستان

تا قرن هفتم هجری قسمت هایی از مازندران و گیلان کنونی را که شامل نواحی جنوبی دریای مازندران و ارتفاعات البرز می شد، طبرستان می خواندند. ابن اسفندیار حدود طبرستان را از شرق به غرب مشخص کرده است: "از دینار جاری تا به ملاط"^۱ (کردکوی تاهوسم یا رودسر کنونی)^۲. بدین گونه این سرزمین از دشت و کوه و ساحل دریا تشکیل شده است که ویژگیهای جغرافیایی تاریخی ذیل را تشکیل می داده است:

۱. زمین های حاصلخیز طبرستان و نزولات جوی به شکل باران در جلگه و برف در ارتفاعات، علاوه بر افزایش تولیدات کشاورزی، تنوع این محصولات را نیز موجب می گشت^۳ و از این رهگذر، در زمانی که شیوه تولید کشاورزی رکن اساسی اقتصاد جوامع را تشکیل می داد، اقتصاد این منطقه بسیار غنی بود.

۲. سرزمین طبرستان در انزوای سیاسی قرار داشت، این امر نیز از موقعیت جغرافیایی این منطقه ناشی می شد. کوههای سربه فلک کشیده در جنوب و غرب و دریای مازندران در شمال، ارتباط این منطقه را با جوامع دیگر دشوار و گاه غیر ممکن می ساخت.

۳. بافت سیاسی این منطقه شرایط ویژه را اقتضاء می کرد. کوهها، جلگه ها، دره ها، رودها، جنگل ها، در صورت شرایط مناسب، به عنوان مرزهای طبیعی برای حکومت های محلی مورد استفاده قرار می گرفتند. در جای جای این منطقه - بویژه در قرون اولیه هجری - به طور هم زمان حکومت های محلی متعدد تشکیل گردیدند که این حکومت ها

معمولاً با یکدیگر در رقابت و یا خصومت به سر می بردند: باوندیان، آل بویه، پادوسپانان، آل جستان، قارنیان از حکومت های محلی مشهور طبرستان در طول مدت یاد شده بودند.

۴. جاذبه های طبیعی طبرستان از جمله سرسبزی آن^۴ و وجود مراتع وسیع و همچنین غنای اقتصاد آن، موجب توجه و اقبال اقوام و قبایل خارج از طبرستان به این منطقه می گردید. بزرگترین و مشهورترین اقوامی که از روزگاران دور در طبرستان وجود داشته تیوری ها و آماردها و کادوسیان^۵ بودند. ابراهیم بن هلال صابی در کتاب "اخبارالدوله الدیلمیه"^۶ و بعد از او ابوالحسن بیهقی در "تاریخ بیهقی"^۷ و بعد از آن ها ابن اسفندیار در "تاریخ طبرستان"^۸ و دو قرن پس از او سیدظهیرالدین مرعشی در "تاریخ طبرستان و رویان و مازندران" و همچنین رابینو در آثار خویش از جمله نویسندگانی هستند که از اقوام و قبایل و طوایف مختلف ساکن در طبرستان نام برده اند.

۵. این منطقه، مردمی قوی بنیه و سلحشور درخود پرورش می داد. منابع جغرافیایی از سرعت حرکت آن ها و سرعت تکلم آن ها^۹ و وجود جنگ های متعدد ودائمی درمیان آنها، گزارش هائی را ارائه کرده اند و در تاریخ بخش عمده ای از لشکریان پیاده نظام حکومت های بزرگ ایران را دیلمیان تشکیل می دادند.^{۱۰}

۶. اقتصاد غنی طبرستان و انزوای سیاسی آن، موجب پدید آمدن احساس بی نیازی و روحیه استقلال خواهی وعدم تمکین نسبت به حکومت های غیروبومی درمیان مردم منطقه می گشت. این امر درمسائل فرهنگی نیز انعکاس و بازتاب داشت، به گونه ای که همواره حتی در دوره های پیش ازاسلام مردم این نواحی با تأخیر، از تحولات فرهنگی ودینی مناطق دیگر ایران تأثیر می پذیرفتند.

۷. منازعات نظامی مستمر درمیان حکومت های مهم و طوایف واقوام وهمچنین لزوم دفاع از منطقه در برابر تجاوزات حکومت های خارج از این منطقه، افزون برموانع سوقالجیشی موجود در منطقه، تعبیه شمار نسبتاً فراوان استحکامات متعدد دفاعی نظیر قلعه، خندق و دیوار^{۱۱} را برای مردم منطقه، ضروری می نموده است.

۸. توان رزمی بالای مردم منطقه و وجود موانع سوق الجیشی و استحکامات فراوان و وجود فرهنگی بسته که معمولاً با تأخیر بسیار، از فرهنگ دیگر نقاط ایران تأثیر می‌پذیرفت، حکومت‌های مرکزی ایران را در ایجاد سلطهٔ اداری و سیاسی بر طبرستان دچار مشکلات فراوان می‌نمود. افزون بر این، پاره‌ای از اوقات حکومت‌های واقع در جنوب کوه‌های البرز در بیم و هراس و یورش‌های ناگهانی آنها به سر می‌بردند.

۹. طبرستان پناهگاه معارضان سیاسی با حکومت‌های مرکزی وقت بود. در طول تاریخ چه قبل از اسلام و چه بعد از اسلام، پس از این که مخالفان سیاسی حکومت‌های وقت تحت تعقیب قرار می‌گرفتند به طبرستان می‌گریختند و مردم طبرستان هم به علت برخورداری از ویژگی‌های یاد شده به آنها پناه می‌دادند.

ستیهندگی طبرستان پیش از اسلام

با بررسی اجمالی تاریخ طبرستان می‌توان دریافت که از روزگاران بسیار دور ستیهندگی در تاریخ این سرزمین به عنوان یک امر ثابت و مستمر وجود داشته است. در کتاب "اوستا" و حتی داستانهای اساطیری و حماسی موجود در کتاب‌های "گرشاسب‌نامه" و "شاهنامه" این امر بخوبی انعکاس یافته است، به گونه‌ای که کار بزرگ فریدون رامنکوب کردن دیوان مازندران و دروغ پرستان ورن (گیلان و دیلمستان) دانسته‌اند.^{۱۲} از مضمون گزارش‌هایی که از کتاب‌های مزبور دربارهٔ منازعات مردم طبرستان با پادشاهان ایران وجود دارد، چنین استفاده می‌شود که مردم طبرستان، از تبعیت و پیروی کردن از سیاست و آئین فریدون استنکاف می‌ورزیدند و به همین دلیل پادشاهان ایران آنان را "دیو" به معنای مردم بدمنش^{۱۳} می‌خواندند.

این نکته نیز شایان توجه است که در داخل طبرستان، همهٔ مناطق آن به طور یکسان در مقابل تحولات سیاسی و فرهنگی حکومت‌های مرکزی واکنش نشان نمی‌دادند. مناطقی که راههای ارتباطی کمتر و همچنین مشکل‌تری با دیگر مناطق داشتند، کمتر تحت تأثیر این تحولات قرار می‌گرفتند. منطقهٔ هموار و جلگه‌ای طبرستان معمولاً از طریق شهرتمیشه

(شهری در منتهی الیه شرق طبرستان) با مناطق بیرون و همجوار ارتباط می یافت و به همین دلیل زودتر از نواحی دیگر تحت تاثیر تحولات سیاسی و مذهبی حکومت های مرکزی قرار می گرفت. اما نواحی کوهستانی طبرستان و همچنین نواحی غربی، بویژه بخش کوهستانی آن که دیلمان نامیده می شد، به علت موانع طبیعی و ارتباط محدود و گاه ناممکن، با سرزمین های اطراف، بسیار دیرتر از بخش های دیگر این سرزمین تحت تاثیر مسائل سیاسی و فرهنگی بیرون از طبرستان قرار می گرفتند. منطقه گیلان و دیلمان به علت محیط بسته جغرافیای سیاسی، در مقابل حکومت های محلی بخش های شرقی طبرستان و بویژه در مقابل حکومت های غیربومی که در صدد سلطه بر آن نواحی بودند، مقاومت سرسختانه ای از خود نشان می داد و در منابع، گزارش هایی درباره خودسری و عدم انقیاد و گاه شورش و حمله مردم این نواحی به حکومت های خارج از این منطقه وجود دارد.

در زمان فرمانروایی "مادها" ساکنان این نواحی یعنی کادوسیان از ایشان هیچ تمکین نمی کردند، بلکه مواردی پیش می آمد که یک باره طغیان می کردند و به قلمرو "ماد" یورش می بردند و ایشان را غارت می کردند.^{۱۴} هخامنشیان که قلمرو بسیار وسیعی از آن سوی ماوراءالنهر تا مصر را در اختیار داشتند، نتوانسته بودند حکام طبرستان را تحت انقیاد خود در آورند. گفته می شود که داریوش دوم که هیچوقت پایتخت خود را برای فرماندهی سپاهیان خویش در جنگ ها، ترک نکرده بود، ناچار گردید برای دفع خطر کادوسیان خود شخصاً به جنگ ایشان برود.^{۱۵} اردشیر دوم نیز بعد از وی در جنگ با ایشان نتوانست موفقیتی کسب کند.^{۱۶} اردشیر سوم و داریوش سوم نیز هر کدام به جنگ ایشان رفتند، ولی کادوسیان هیچ گاه مطیع و تسلیم هخامنشیان نشدند.^{۱۷} چنین می نماید که داریوش سوم هنگام فرار از مقابل اسکندر قصد داشت به نزد ایشان پناه ببرد، ولی کادوسیان از یاری وی سرباز زدند.

اسکندر مقدونی در جنگ با ساکنان مناطق هموار طبرستان - آماردها - آنان را شکست داد، ولی نتوانست آن منطقه را به تصرف در آورد.^{۱۸} کادوسیان حتی در زمان

سلوکیان نیز همچنان استقلال خویش را حفظ کردند.^{۱۹} در دوره های بعد نیز این وضع کم و بیش ادامه یافت.

از اوضاع سیاسی طبرستان در عهد اشکانیان اطلاع چندانی نداریم. جنگ فرهاد اول با مادها که در نواحی مرکزی طبرستان زندگی می کردند، چندین سال به درازا کشید و بعد از آن نیز اشکانیان در تسلط بر همین نواحی دارای مشکلات عدیده بودند.^{۲۰} بدین گونه عدم نفوذ و تسلط ایشان بر نواحی کوهستانی و غربی طبرستان، امری قطعی به نظر می رسد. در اواخر حکومت اشکانیان، طبرستان یکی از واحدهای سیاسی نسبتاً مستقل در قلمرو ایران اشکانی محسوب می شد. اجداد گشنسب از زمان اسکندر مقدونی (۳۳۰ ق.م) بر قسمت هایی از طبرستان حکم می راندند و گشنسب در اواخر حکومت اشکانیان و به هنگام ظهور اردشیر بابکان بر بخش عظیمی از این سرزمین فرمانروایی می کرد. اردشیر بابکان برای ایجاد یک حکومت مرکزی قوی بناچار می بایست پادشاهان نواحی مختلف را به اطاعت خویش در می آورد و چون بیشتر ایشان مقاومت می کردند با ایشان جنگید. مؤلف ناشناخته "مجمّل التواریخ والقصص" درباره اردشیر بابکان به نقل از حمزه اصفهانی می نویسد: "اردشیر نود پادشاه را بکشت از طوایف، و از آن پس با مراد و آسانی بود."^{۲۱} اگر نفوذ معنوی تنسیر هیربدان اردشیر بابکان بر پادشاه طبرستان، گشنسب شاه نبود، فایق آمدن اردشیر بر وی امری مشکل بل محال به نظر می رسید.^{۲۲} پس از مرگ اردشیر، طبرستان سربه طغیان بر آورد و شاپور اول مجبور شد برای سرکوبی ایشان به آن جا حمله برد. مناطق مختلف این سرزمین از سوی شاپور به اطاعت درآمد. در منابع از قاطعیت و سختگیری شاپور سخن رفته است و بهرام اول فرزند شاپور اول (۲۷۳-۲۷۶م) در زمان حیات پدر و پیش از آن که جانشین او گردد، فرمانروای گیلان و سرزمین های کرانه جنوبی دریای مازندران بود و عنوان "گیلان شاه" داشت، اما به هنگام پادشاهی او در منطقه دیلمان شورش هایی بر ضد حکومت ساسانی در گرفت: "و در پیرو زنامه چنانست که دیلمان بروی (بهرام گور) خروج کردند، و بهرام به حرب اندر، ملک ایشان را بگرفت، و پس خلعت داد و به پادشاهی خویش باز فرستاد."^{۲۳}

از آن جایی که در ایران پیش از اسلام، واگذاری مشروط اراضی از سوی شاهان به صورت اقطاع سابقه داشته است.^{۲۴} به نظر می رسد که بخش هایی از طبرستان از همین زمان به صورت اقطاع در اختیار برخی از روسای قبایل و سران محلی قرار گرفته بود و ایشان نیز در مقابل، سپاهانی در اختیار شاهنشاهی ساسانی قرار می دادند و مالیات و باج و خراج می پرداختند به هنگام ضعف حکومت ساسانی هریک از این اقطاع داران برای رهایی از یوغ ایشان، خودسری پیشه می کردند و دست به شورش می زدند. و به نظر می رسد که اوج نفوذ حکومت ساسانیان در طبرستان در زمان بهرام گور تحقق یافته بود، زیرا که موقعیت سوق الجیشی طبرستان مانع از تسلط کامل و دائمی حکومت های مرکزی ایران بر طبرستان، بویژه نواحی غربی آن- گیلان و دیلمان- گشته بود. پس از بهرام گور بارها فرمانروایان ساسانی به این مناطق، حمله آوردند،^{۲۵} اما فقط انوشیروان توانست بر بخش هایی از مناطق هموار طبرستان دست یابد و حکامی را برای پاره ای از مناطق آن تعیین نماید.^{۲۶} نولدکه درباره اوضاع سیاسی مناطق غربی طبرستان در دوره ساسانیان چنین اظهار نظر می کند:

"این معنی مسلم است که مردم دیلم و گیلان در حقیقت مطیع پادشاه ایران نبودند و در آن گاه مستقل می زیستند."^{۲۷} مینورسکی نیز در یک تحلیل کلی راجع به این موضوع چنین می نویسد: "به نظر می رسد این ناحیه هرگز به تصرف قطعی پادشاهان قدیم ایران (هخامنشیان، پارت ها و ساسانیان) در نیامده است."^{۲۸} به هر حال اگر چه شاهنشاهان ساسانی نتوانستند نواحی غربی طبرستان را به تصرف قطعی خود در آورند، ولی در قسمت های جلگه ای و هموار نواحی مرکزی و شرقی طبرستان نسبت به میزان قدرت شاهنشاهی خود نفوذ کرده و حتی بخش هایی از آن را در حیطه قدرت خود داشتند. به روزگار پادشاهی یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی، به هنگامی که حکومت ساسانیان به ضعف گرائید و از سوی دیگر گرفتار حمله اعراب مسلمان نیز شد، یکی از بزرگان طوایف گیل از روسای زمین دار منطقه به نام "فرخان" معروف به "گیل بن گیلانشاه" سر به طغیان برداشت و حکومت نواحی غرب طبرستان را در اختیار گرفت و پس از آن به نواحی مرکزی و شرقی

روی آورد و قسمت اعظم سرزمین طبرستان را تصرف کرد. یزدگرد سوم چون توانایی سرکوبی این "متغلب" را نداشت، بناچار حکومت وی را بر تمام آن سرزمین مورد تایید قرارداد و به او لقب "گیل گیلان فرشواذجرشاه" داد.^{۲۹} این واقعه در سال ۲۳ هجری اتفاق افتاد.^{۳۰} از طرف دولت ساسانی به آذر و لاش نماینده شاهنشاه ساسانی در طبرستان، نوشته شد تا طبرستان را به او واگذار نماید و آذر و لاش پس از چندی در میدان گوی از اسب افتاد به هلاکت رسید. احتمالاً این حادثه را می بایستی هم زمان با سقوط حکومت ساسانیان دانست. اموال و دارایی او را فرخان تصاحب نمود.

ستیهنگی طبرستان در دوره اسلامی

پس از فتح ایران توسط اعراب مسلمان، تا زمان خلافت امویان حمله ای جدی از سوی مسلمانان برای تصرف طبرستان انجام نگرفت. در زمان خلافت معاویه، مجاهدان اسلام به فتوحات جدیدی در شمال آفریقا و خراسان و مارواءالنهر دست یافتند. مصقلة بن هبیره شیبانی با دراختیار گرفتن چهار هزار تن از نیروهای نظامی معاویه، به وی تسخیر طبرستان را وعده کرد. او موفقیت های بزرگی هم در طبرستان به دست آورد، ولیکن سرانجام بعد از دو سال جنگ در کجور توسط حاکم محلی آل دابویه به قتل رسید.^{۳۱} شکست مصقله آن چنان فضاحت بار بود که در میان عرب ضرب المثل شد.^{۳۲} مدت ها بعد در سال ۹۸ هجری یکی دیگر از سرداران اموی به نام یزیدبن مهلب با لشکریان بسیاری از طریق گرگان به طبرستان حمله برد. فرخان بزرگ، حاکم محلی آل دابویه، به کمک مردم طبرستان در مقابل حملات وی ایستادگی کرد و چنان عرصه را براو تنگ کرد که عاقبت یزیدبن مهلب برای این که لشکریانش را از مهلکه برهاند، با تدبیری خاص و با پرداخت سیصد هزار درهم به فرخان از راه تمیشه،^{۳۳} طبرستان را ترک کرد. درباره مقاومت و پافشاری مردم در برابر یزیدبن مهلب و تبلیغات وی برای اسلام آوردن مردم، همین بس که به پیغام او به خلیفه در این باره اکتفا شود:

"دو سال گذشت تابدین غزو و جهاد مشغولیم، یک بدست (وجب) زمین ما را مسلم نمی‌شود و مردم ما ستو آمدند، کسی مسلمانی قبول نمی‌کند"^{۳۴}

پس از آن امویان دیگر نتوانستند طبرستان را مورد تهدید و تعرض قرار دهند. امویان فقط در مقاطع زمانی کوتاهی موفق گردیدند خراج‌هایی از برخی از احکام نواحی شرقی طبرستان اخذ نمایند. لیکن بخش غربی این منطقه نه تنها هیچ گاه حاضر به مذاکره و پرداخت خراج نگردید، بلکه در سراسر دوران اموی هر سال دیلمیان به قزوین یعنی مرکز استقرار سپاه خلیفه اموی و علیه کوهستانیان می‌تاختند.^{۳۵} در زمان عباسیان تحول چشمگیری در روند مقاومت و ستهندگی مردم طبرستان رخ داد. منصور خلیفه عباسی به طمع ثروت سرشار طبرستان، سپاهییانی به منطقه گسیل کرد. خورشیدبن دانمهر آخرین فرمانروای آل دابویه، در نخستین جنگ با ایشان توان خویش را از کف داد. علت پیروزی عباسیان را باید در استفاده آنان از وجهه انقلابی آغاز خلافت عباسی و همچنین به کارگیری خدعه و نیرنگ دانست. البته این نکته را نیز نباید فرو گذاشت که خورشید بن دانمهر، بیشتر به زن بارگی و باده گساری مشغول بود و خود و درباریان‌ش در زندگی پرهزینه و بسیار مرفه و تجملاتی غوطه می‌خوردند.^{۳۶} آنان برای تأمین هزینه‌های سنگین جاری خویش بر مردم ظلم و اجحاف می‌کردند. مردم آن چنان از این وضع ناراضی بودند که برای عصیان کردن بهانه می‌جستند.^{۳۷} این بار ستهندگی مردم طبرستان در برابر ظلم و جور حاکم محلی خود چهره نمود و مردم با همکاری با مسلمانان حاکم محلی ظالم خود را از میان برداشتند و عمر بن علاء فرمانده دسته‌ای از لشکریان خلیفه "منادی عدل فرمود و دعوت اسلام، به حکم آن که مردم از اسپهبد استهزاء و استخفاف دیده بودند فوج فوج و قبیله قبیله می‌آمدند و قبول اسلام کرده و املاک و اسباب خویش مسلم گردانید."^{۳۸} بدین سان آمل مهمترین شهر طبرستان به تصرف سپاهیان خلیفه درآمد و عمال خلیفه در منطقه، حکومتی توأم با عدل در پیش گرفتند و به تبلیغ اسلام پرداختند. اما عباسیان، هم برای تبلیغ اسلام و هم در اداره منطقه طبرستان همیشه با دشواری‌های بسیاری دست به گریبان بودند و به همین جهت والیان ایشان مکرراً عوض می‌شدند. برخی از ایشان که سیاست مدارا و سازش با حکام و روسای

قبایل و سران محلی را پی می گرفتند در اداره منطقه موفق بودند، لیکن بعضی دیگر از والیان بنا به اصرار خلیفه عباسی سیاست خشونت و سخت گیری به هر طریقه ممکن را شیوه عمل خویش می ساختند. در چنین شرایطی درگیری های محلی گسترش می یافت و بر مردم بسیار سخت می گذشت.

خطر عمده برای سلطه والیان خلفای عباسی، حکمرانان و سران محلی بودند. فرمانروایان محلی به بهانه جنگ با عمال خلافت عباسی کراراً از مردم مالیات می گرفتند و مبلغ فراوانی از آنان اخاذی می کردند.^{۳۹} ابوالعباس طوسی در سال ۱۴۸ هجری برای استقرار سلطه خویش بر منطقه، بیش از چهل و پنج پادگان و پاسگاه نظامی در نقاط مختلف از همیشه تاکلاور و چالوس ایجاد کرد. نظامیان مستقر در این پادگان ها از شهرهای مختلف و نژادهای مختلف بودند.^{۴۰} این سیاست با موفقیت توأم نبود و مخالفت هایی را از همان ابتدا برانگیخت، "بعد از یک سال چون مسالّح نهاد او را معزول کردند"^{۴۱} روح بن حاتم نیز بعد از وی با مردم به "جور و ظلم و بی حرمتی"^{۴۲} رفتار کرد. اما خالد بن برمک که از سال ۱۵۴ هجری از آمل به عنوان مرکز حکومت خویش چهار سال حکومت طبرستان را داشت "با اهل ولایت به رفق پیش برد".^{۴۳} با حکمرانی عمر بن علاء منازعات میان حکام محلی و عمال عباسی مجدداً آغاز گردید. اوج این منازعات در شورش عمومی سال ۱۶۶ هجری چهره نمود. ونداد هرمزد حاکم آل قارن با اسپهبد شروین باوندی که در شرق قلمرو او حکم می راند، برضد والیان خلیفه عباسی، متحد گردید. "چنان که از همیشه تارویان بی اجازت ایشان کسی از هامون پای به بالا نتوانستی نهاد."^{۴۴} و چون عمال عباسی عرصه را بر مردم تنگ تر کردند، این دو حاکم محلی با دیگر فرمانروایان محلی از جمله شهریار بن پادوسپان و مصمغان و لاش میاندورودی متحد شده با یاری مردم تحت سلطه خویش عوامل حکومتی خلفا را در منطقه یا به قتل رسانیدند و یا این که از طبرستان اخراج نمودند.^{۴۵} این شورش را لشکریان اعزامی خلیفه عباسی مهدی (۱۵۸-۱۶۹ هجری) با زحمت و خشونت سرانجام سرکوب کردند و ونداد هرمزد را مجبور به تسلیم نمودند. بعد از این نیز ونداسفان

یکی از افراد این خاندان، جعفر بن هارون را که از طرف گماشتهٔ خلیفه در طبرستان برای جمع آوری مالیات و خراج به آبادی های وی رفته بود، به قتل رساند.^{۴۶}

بعد از این واقعه دستگاه خلافت عباسی ضمن تهدید حکام محلی سعی می کرد تا با ایشان به مسالمت رفتار کند و رضایت مردم بومی را نیز تامین نماید و در ضمن مترصد آن بود که اگر از حکام طبرستان کسی به خلیفه روی آورد، از او حمایت نماید و تا وقتی که سیاست توام با خشونت از طرف والیان خلیفه به اجرا گذاشته شد، عکس العمل سران محلی و مردم نیز خصمانه و همراه خشونت بود، گاهی بعضی از والیان خلیفه و یا عمال ایشان به دست ایشان به هلاکت می رسید. حتی هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳هـ) از پیشینهٔ سستیهندگی طبرستان به خوبی اطلاع داشت، در اوج قدرت خویش برای ایجاد آرامش در منطقه ناگزیر شد، در مقابل خشونت مردم عقب نشینی کند. مثلاً وقتی خبر قتل والی خود را در منطقه شنید، در عکس العمل منفعلانه گفت "والی ظالم بود و دفع ظلم واجب است"^{۴۷} و کس دیگری را به جای وی منصوب کرد. مناسبات هارون با ونداد هرمزد و شروین باوندی و بویژه مرزبان بن جستان- حاکم دیگری در منطقه دیلمان- که برای ایشان زینهار فرستاده بود، بیشتر به منظور ایجاد نوعی رابطهٔ مسالمت آمیز و دلجویی از ایشان بود تا بدین وسیله از تعرضاتی که به عمال وی صورت می گرفت، کاسته شود. در سال ۱۷۶ هجری از ناحیهٔ دیلم خطر بزرگی توسط یکی از علویان به نام یحیی بن عبدالله دستگاه خلافت را مورد تهدید قرار داد. این قیام توسط حاکم جستانی منطقه دیلم (که نام وی در منابع نیامده است) مورد حمایت واقع شد. هارون الرشید با تدابیری از جمله ارسال پول و هدایایی گران قیمت توانست حاکم جستانی را از ادامهٔ حمایت یحیی بن عبدالله منصرف سازد. هارون الرشید بعد از رهایی از این خطر سعی می کرد رابطهٔ مسالمت آمیز خویش را با جستانیان و دیگر حکمرانان منطقه حفظ نماید. از این خاندان و حکمرانان آن اطلاع بسیار اندکی در اختیار است، جستانیان یکی از قدیم ترین خاندان های دیلمی بودند که بیشتر اوقات طالقان و سواحل شاهرود و سفیدرود را در تصرف خویش داشتند. آن چه مسلم است مرکز حکومت ایشان در رودبار الموت بود. به هر حال ایجاد رابطهٔ مسالمت آمیز موجب گشت که وقتی هارون الرشید در سال

۱۸۹ هجری به قصد خراسان به شهر ری رسید. حاکم جستانی که "خداوند دیلم" خوانده می شد به خدمت خلیفه آید و به وی ابراز اطاعت و فرمانبرداری نماید.^{۴۸}

مامون در ابتدای امر در زمانی که هنوز با امین در حال نزاع به سر می برد و اختلافات این دو ممکن بود فرصتی به شورشیان طبرستان بدهد، یکی از بهترین رجال سیاسی خویش یعنی فضل بن سهل ذوالریاستین را به ولایت طبرستان گماشت. فضل به سهل پیش از این نیز برای مأموریت هایی در منطقه حضور یافته بود^{۴۹} و به منطقه آشنایی داشت. عبدالله بن خردادبه و محمد بن خالد به ترتیب بعد از وی، در اداره نواحی هموار این منطقه دچار مشکلات عدیده بودند. مأمون پس از این که به بغداد رفت، چون مازیار بن قارن در جدال با حکام محلی از وی یاری می طلبید، او رادر حکومتش بر قسمتی از طبرستان مورد حمایت قرارداد^{۵۰} و پس از مناقشاتی که میان مازیار و نماینده خلیفه - محمد بن موسی - در گرفت، طی حکمی حکومت تمام طبرستان را به مازیار واگذار کرد "مثال داد که دشت و کوه طبرستان به مازیار سپاردند."^{۵۱}

پس از مأمون و در زمان معتصم، عبدالله بن طاهر از خراسان مدعی حکومت بر قلمرو شرق خلافت بود، ولیکن مازیار از تحویل خراج به وی امتناع می ورزید. عبدالله بن طاهر وی را شورشی خوانده به طبرستان تاخت و قلمرو او را در سال ۲۲۴ هجری به تصرف درآورد.

طاهریان در حکومت خویش بر طبرستان تا سال ۲۳۷ هجری با رفق و مدارا رفتار می کردند، از این سال، سلیمان بن عبدالله که فردی بی کفایت وضعیف النفس بود به حکومت طبرستان نشست. او که در ساری اقامت داشت پس از چندی محمد بن اوسی بلخی^{۵۲} را به حکومت آمل فرستاد و حکومت بر چالوس را نیز به قلمرو او افزود. محمد بن اوس، فرزندان خویش را به حکومت ولایات طبرستان گماشت. به روایت طبری ایشان "کم سالان بی خردی" بودند که تدبیر ملک داری نمی توانستند و بر رعیت ظلم بسیار می کردند.^{۵۳} مردم از رفتار غیر خردمندانه ایشان و پدرشان و سلیمان بن عبدالله در رنج بودند و به مرور ایام که ظلم ایشان افزایش می یافت، مردم تاب تحمل خویش را از دست می دادند، لیکن

دیلمیان که تسلیم ظلم و جور آنها نگشته بودند، مقاومت‌های پراکنده‌ای داشتند و سرانجام کار ایشان به منازعات خونین کشیده شد. به گزارش طبری محمدبن اوس به طور غافلگیرانه‌ای وارد دیلمان شد و از مردم آن جا اسیر گرفت و تعدادی را نیز به قتل رساند و این رفتار بر کینه و خشم مردم افزود.^{۵۴}

ورود مذهب تشیع به طبرستان

ویژگی‌های جغرافیایی تاریخی سرزمین طبرستان که در ابتدای این مقاله مورد بحث قرار گرفت، چنان که گفته شد، روحیه استقلال‌خواهی و عدم تمکین نسبت به حکومت‌های غیروومی و سرانجام روحیه سته‌پندگی را در برابر متجاوزین و حتی ستمکاران بومی در سرشت و خوی مردم موجب می‌گشت. مردم طبرستان با چنین خصوصیتی، از غیرومیانی که وارد این سرزمین می‌شدند و معارضین سیاسی با حکومت‌های مرکزی وقت، چه قبل از اسلام و چه بعد از اسلام استقبال می‌کردند و علویان یک دسته از کسانی بودند که در قرون اولیه اسلامی به منظور پناه جویی به طبرستان روی می‌آوردند. در این دوران، علویان به علت مخالفت و سیزه با خلفا، مورد غضب و تحت تعقیب ایشان قرار داشتند. آنها در جستجوی مناطق امن، بیشتر متوجه ایران می‌شدند.^{۵۵} در ایران دامنه‌های جنوبی کوه‌های البرز و شهرهایی نظیر قزوین، ری، قم، ساوه، آوه و عاقبت منطقه طبرستان نسبت به نواحی دیگر، برای پناه جویی علویانی که در پی درگیری و سیزه با خلفا به سوی ایران می‌گریختند، از اهمیت بیشتری برخوردار بودند. حضور روزافزون علویان در پی مهاجرت‌های متوالی که تا نیمه قرن سوم هجری قریب دو قرن به طول انجامید، به تدریج در اذهان و افکار مردم طبرستان بویژه دیلمان تأثیراتی باقی گذاشت از شمار علویان و میزان فعالیت آنها اطلاع دقیقی در اختیار نیست، لیکن از آن جایی که این علویان در پی درگیری با خلفا به ناچار به این ناحیه آمده بودند. در آن جا نیز براساس تکلیفی که در تبلیغ و گسترش رسالت و مذهب خویش، احساس می‌کردند، به تکاپو می‌پرداختند. چنان که یحیی بن عبدالله بعد از این که شماری از مردم را در دیلمان به مذهب اسلام و تشیع معتقد ساخت، با ساختن مسجد، مرکز فرهنگی پایداری در آن دیار به وجود آورد.

این علویان اثرات مثبت با یادی نیک از خود، در میان مردم باقی می گذاشتند، به گونه‌ای که مردم به آنها اعتقاد پیدا می کردند و ایمان می آوردند.

"و به هر وقت ساداتی که به نواحی ایشان نشسته بودند، می دیدند وزهد و علم و ورع ایشان را اعتقاد کردند و گفتند آن چه سیرت مسلمانی است با سادات است."^{۵۶} آن چه مجموعاً در پی مهاجرت های متوالی و حضور علویان در منطقه دیلمان تا نیمه قرن سوم هجری حاصل آمده بود، تحولات بطنی و آرام فکری و مذهبی در میان مردم بود. این تحولات آرام بنیادین عاقبت زمینه لازم برای خیزش مردمی در آن دیار را پدید آورد. این خیزش در نیمه قرن سوم هجری تبدیل به یک نهضت در تمام طبرستان گردید. ابن خلدون نیز معتقد است که حضور درازمدت علویان در طبرستان موجبات پیروزی آنها را بر آن ناحیه فراهم ساخت.^{۵۷}

حسن سلوک و تلاش بی وقفه علویان در مناطق کوهستانی و به دور از سلطه طاهریان، چنان تاثیر عمیقی کرده بود که مردم آن مناطق، علویان را به عنوان داوران صدیق و مورد اعتماد خویش پذیرفته بودند. "مردم به هر وقت تظلم پیش سادات می بردند."^{۵۸} این زمینه فکری و فرهنگی در میان مردمی که دارای روحیه ستیهندگی بودند، در برخورد با سیاست توسطه طلبانه و متجاوزانه حکومت طاهریان در طبرستان، که در اواخر نیمه اول قرن سوم هجری توأم با ظلم و جور فساد شده بود، منجر به عکس العمل مردم در قالب و شکل نهضتی عمومی و فراگیر شد که اگرچه رویکرد نخستین اکثر مردم بدین نهضت بیشتر جنبه سیاسی داشت، ولی رفته رفته صبغه دینی و مذهبی به خود گرفت و موجبات تحولات مذهبی را در منطقه براساس مذهب شیع فراهم آورد.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- محمدبن حسن بن اسفندیار: تاریخ طبرستان، به کوشش عباس اقبال، تهران، انتشارات کلاله خاور، چاپ دوم، ۱۳۶۶، ص ۸۱
- ۲- هل. رابینو: مازندران و استرآباد، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۵، صص ۲۲ و ۲۴.
- ۳- ابن اسفندیار، ص ۷۶.
- ۴- همان، همان جا.
- ۵- حسن پیرنیا: ایران باستانی، ج ۱، تهران، دنیای کتاب، چاپ دوم، ۱۳۶۲، ص ۱۵۷.
- ۶- ابراهیم بن هلال صابی: "التاجی فی اخبارالدولة الدیلمیه"، اخباراثمة الزیدیه فی طبرستان و دیلمان و جیلان، به کوشش ویلفرد مادلونگ، بیروت، ۱۹۸۷، ص ۱۴.
- ۷- ابوالحسن علی بن زید بیهقی، تاریخ بیهق، تصحیح بهمنیار، تهران، کتابفروشی فروغی، (بی تا)، ص ۹۳.
- ۸- ابن اسفندیار، ص ۱۵۲.
- ۹- ابوالقاسم محمدبن حوقل: صورة الارض، لیدن، چاپ دوم، ۱۹۳۸، ص ۳۸۱.
- ۱۰- مؤلف گمنام: حدود العالم من المشرق الى المغرب، تصحیح مریم میر احمدی و غلامرضا ورهرام، تهران دانشگاه الزهراء، چاپ اول، ۱۳۷۲، ص ۴۰۴: محمود قزوینی، آثارالبلاد و اخبارالعباد، ترجمه و اضافات از جهانگیر میرزا قاجار، تصحیح میرهاشم محدث، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۷۳، ص ۴۱۶.
- ۱۱- منوچهر ستوده: قلاع اسماعیلیان، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۶۲، ص ۱۲؛ ناصرنوروززاده چگینی: "مازندران در دوران ساسانی"، مجله باستان شناسی و تاریخ، سال اول، شماره دوم، ۱۳۶۶، ص ۲۵.
- ۱۲- ذبیح الله صفا: حماسه سرایی در ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۲، ص ۲۰۷، "دراوستا نام ناحیتی به صورت ورن آمده و خاورشناسان در تعیین محل آن اختلاف دارند. طبق سنت آن همان مملکت "پشخوارگر" "طبرستان و گیلان" است.؛ حاشیه استاد محمد معین بر لغت "گیل" برهان قاطع به نقل از یش‌ها، ج ۱، ص ۵۷، ج ۱.
- ۱۳- جهانگیر اوشیدری: دانشنامه مزدیسنا، تهران، نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۱، ص ۲۷۴؛ و همچنین به قول فردوسی: "تومردیو را مردم بدشمار".

- ۱۴- ر. ک. حسن پیرنیا، ص ۲۱۳.
- ۱۵- ر. گیرشمن: ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، تهران شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم، ۱۳۶۴، ص ۲۲۲.
- ۱۶- ا. م. دیاکونوف: تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۴، ص ۵۵۰.
- ۱۷- همان، همان جا، حسن پیرنیا، ص ۱۱۲۸.
- ۱۸- و. و. بارتولد: تذکرة جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه حمزه سردادور، انتشارات توس، چاپ دوم، ۱۳۵۸، ص ۲۳۴.
- ۱۹- دیاکونوف، ص ۵۵۵.
- ۲۰- حسن پیرنیا، ج ۳، صص ۲۲۱۶، ۲۲۲۴.
- ۲۱- مولف گمنام: مجمل التواریخ و القصص، به همت محمد اصفهانی، تهران، انتشارات کلاله خاور، ۱۳۱۸، ص ۶۰.
- ۲۲- تنسر: نامه تنسره گشنسب شاه، به کوشش مجتبی مینوی و محمد اسماعیل رضوانی، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم، ۱۳۵۴، صص ۵۰ و ۵۴.
- ۲۳- مجمل التواریخ و القصص، ص ۷۱.
- ۲۴- ن. پیکولو کاسیا: شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ترجمه عنایت الله رضا، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۲۲۷.
- ۲۵- همان، صص ۳۰۱ و ۳۰۳: محمد جواد مشکور: تاریخ سیاسی ساسانیان، ج ۱، دنیای کتاب، چاپ اول ۱۳۶۶، ۲۲۱: آرتور کریستین سن: ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۶۷، ص ۲۴۵.
- ۲۶- ابن اسفندیار، ص ۱۵۲.
- ۲۷- محمد جواد مشکور، ص ۵۵۳.
- ۲۸- ولادیمیر مینورسکی: "فرمانروایی و قلمرو دیلمیان"، ترجمه جهانگیر قائم مقامی، بررسیهای تاریخی، ص اول، ش ۲۰۱، ۱۳۴۵، ص ۱۵۱.
- ۲۹- ابن اسفندیار، ص ۱۵۱، و همچنین ر. ک. عباس زرین خویی: "ملاحظات درباره سلسله پادوسپانیان"، تحقیقات اسلامی، ش ۱، ص دوم، ۱۳۶۵، ص ۸۲.
- ۳۰- عباس زریاب خویی، ص ۸۳.

- ۳۱- ابن اسفندیار، ص ۱۵۸؛ سیدظهرالدین مرعشی، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، تصحیح برنهارددارن، تهران، نشر گسترده، چاپ اول، ص ۱۵.
- ۳۲- ابوبکر احمدبن محمدبن اسحاق همدانی (ابن فقیه): مختصر کتاب البلدان، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۰۸هـ/ ۱۹۸۸م، ص ۲۷۹.
- ۳۳- ابن اسفندیار، ص ۱۶۴. ر.ک. محمدبن جریرطبری: تاریخ طبری، الجزء السادس، تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم، بیروت، دایرة المعارف، الطبعه الرابعه، (بی تا)، رویدادهای سال ۹۸ هجری
- ۳۴- همان، ص ۱۶۳
- ۳۵- ریچارد.ن. فرای: عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، سروش، چاپ دوم، ۱۳۶۳. ص ۱۳۴.
- ۳۶- ابن اسفندیار، صص ۱۷۲-۱۷۳.
- ۳۷- همان، ص ۱۷۳.
- ۳۸- همان، ص ۱۷۶.
- ۳۹- ا.ک. لمبتون: مالک و زارع درایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران، انتشارات علمی و فرهنگ، چاپ سوم، ۱۳۶۲، ص ۱۱۲.
- ۴۰- ابن اسفندیار، ص ۱۷۸.
- ۴۱- همان، ص ۱۸۱ مسلحه به معنی جای نگهداری اسلحه. مانند سرحداث است که برای جلوگیری از هجوم احتمالی دشمن باید در آن اسلحه نگهداری شود و به معنی برج دیده بانی نیز آمده است. فرهنگ لاروس عربی- فارسی، ذیل "مسلحه" سیاهه مسالحو ایجادشده توسط ابوالعباس طوسی همراه با شمار افراد مستقر درهریک از آن ها توسط ابن اسفندیار ضبط شده است. دراین مسالحو نظامیانی از عرب، خراسانی، اهل جزیره، دمشق و شامی، سغدی و سمرقندی و خوارزمی و اهل نساء و ابیورد و نیشابور و طوس حضور داشتند و فقط یک مورد گزارش شده که پانصد طبرستانی در پادگانی مستقر بودند.
- ۴۲- همان، همان جا.
- ۴۳- همان، همان جا
- ۴۴- همان، ص ۱۹۶.
- ۴۵- همان، صص ۱۸۳ و ۱۹۷: سیدظهرالدین مرعشی، ص ۳۲۵.
- ۴۶- همان، ص ۱۹۷.
- ۴۷- همان، ص ۱۹۶.

48- C. E. Boswarth: "the Political and Dynastic History of the Iranian world (A.D, 1000 - 1217, "The Cambridge History of Iran (the Saljuq and Mongol periods), Vol, 5, edit by J.A. Boyle, Cambridge university.

۴۹. ابن اسفندیار، ص ۱۸۱.

۵۰- همان، ص ۲۰۸.

۵۱- همان، ص ۲۱۱.

۵۲- محمد بن اوس بلخی از جمله سردارانی بود که در جنگ طاهریان با مازیار شرکت داشتند.

ر. ک. طبری: رویدادهای سال ۲۲۴ هجری.

۵۳- طبری: رویدادهای سال ۲۲۵ هجری.

۵۴- همان، همان جا.

۵۵- برای کسب اطلاعات بیشتر ر. ک. ابواسماعیل ابراهیم ناصر بن طباطبا، مهاجران آل ابوطالب

(منتقله الطالبیه)، ترجمه محمد رضا عطائی، چاپ اول، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲؛

همچنین ر. ک. حسین کریمان، قصران، ج ۱، تهران، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۶، ص ۱۷۱.

۵۶- ابن اسفندیار، ص ۲۲۸.

۵۷- عبدالرحمن بن خلدون: تاریخ ابن خلدون، ج ۱، بیروت، دارالفکر، چاپ سوم، ۱۴۰۸ هـ/

۱۹۹۸ م، ص ۳۷۴.

۵۸- اولیاء الله آملی: تاریخ رویان، تصحیح منوچهر ستوده، تهران انتشارات بنیاد فرهنگ ایران،

۱۳۴۸، ص ۸۷.

* *

*